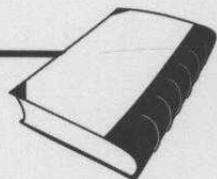


در کوچه باغ عشق

صدیقه حسینی

www.ketab.ir



سرشناسه: حسینی، صدیقه، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور: در کوچه باغ عشق/نویسنده صدیقه حسینی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا(س)، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۲-۸۶-۲

ضخمت فهرست نویسی: فیفا

موضوع: داستان های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: ۲۰th century -- Persian fiction

رابطه بندی کنگ: ۱۳۹۶/س۸۶۵۴/PIR۸۳۴۱

رده بندی: ر.۲

شماره کتاب: ملی ۳۳-۴۸۳۸

نام کتاب: در کوچه باغ عشق

مؤلف: صدیقه حسینی

صفحه آرا و طراح جلد: فاطمه شفیعی

ناشر: موسسه انتشارات مهر زهرا(س)

چاپ و صحافی: گلدشت چاپ

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۲-۸۶-۲

نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

مرکز نشر و پخش: نجف آباد، خیابان دکتر شریعتی، حد

فاصل خیابان سعدی و تقاطع رجایی، بن بست اندیشه،

انتهای بن بست، پلاک ۲۳، ساختمان نشر مهر زهرا(س)،

طبقه دوم، واحد نشر کدپستی: ۳۳۸۱۱ ۳۷۳۷۵۱

تلفن: ۰۳۱-۴۲۶۱۹۵۶۲ همراه: ۰۹۱۳۳۳۳۴۹۱۹

پیامک: ۰۳۰۰۰۸۱۰۰۶۶۴۹۱۹

www.mehrezahra.ir info@mehrezahra.ir



انتشارات مهر زهرا
حوزه: محفوظات



فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۵	اولین روز مدرسه
۲۳	شکستن سکوت
۲۷	خانه تولید صدا
۳۱	فرت کی
۷۳	پر، پرند، پروا و نهایت پاداش
۴۱	بزرگ کوچک
۴۷	عادت بد
۵۱	دانش آموز فراری
۶۳	عطر گل نرگس
۷۱	من می توانم
۷۹	گم شده ای در کلاس
۸۷	تبسم بهشتی
۹۳	زبان خاموش و گلوی زمزمه گر
۹۹	اردوی بهاری
۱۰۳	حسن ختام

نگاه مؤلف

به نام یگانگ عشق، آفرین

از کودکی در بهشت بودم، همان بهشت موعود، جایی که فقط عشق باشد، عشق باشد و عشق ... و در جوانی وقتی کسوت زیبای معلمی را به تن پوشیدم و ز اتر آن که نشان «کودکان استثنایی» نیز بر آن می‌درخسید و با اندک علمی تمام تلاشم را به کار بردم تا گل زیبای لبخند دایمی را بر لبان خاموش کودکان معصوم ناشنوا بنشانم، آنگاه بودن در بهشت را با تمام وجودم لمس کردم، معصومیتی که در نگاه رفتار این کودکان با سکوتی در حقیقت غمبار اما به ظاهر آرام‌بخش همراه بود، چنان حس عجیبی در من به وجود می‌آورد که از ترحم آن قاصرم، تنها می‌دانم که سبکای پروازم بر آسمان عشق که شاید معرفتی نیز در پی داشت را مدیون همان حس می‌دانم، حسی که هر چند به ظاهر و یا به اشتباه ترحم خوانده می‌شد ولی در کنه خویش برای روح سرکش من بسیار سازنده و پیش‌برنده بود. امروز که به آن سال‌های دور همراهی و همدلی با

کودکان ناشنوای هم شهریم می‌اندیشم خدای را شاکرم که
 چنین موقعیتی را در سرنوشت من رقم زد تا لذت بهشت واقعی
 را به چشم دل ببینم، هر چند به یاد دارم که بازخوردهای
 اطرافیان و جامعه چون افشانه‌ای از سردآب‌های بی‌اعتمادی به
 نتیجه نهایی کارم به طور دائم وجودم را به لرزشی خفیف فرا
 می‌خواند؛ اما (امید) این شعله فروزان همیشگی نهفته در اعماق
 وجودم مرا به مدد آن یگانه مهربان نویدی نشاط‌آور می‌بخشید،
 چنان که نه تنها چنین برخوردها مرا به نومییدی سوق نداد؛
 بلکه برانگیزه‌ام برای اثبات صحت راه انتخابی‌ام افزوده و مرا
 که در عین جوانی شاد و سبکبال با کودکانی معصوم پای
 در مسیری دگرگونی‌ناپذیر به پرواز کردنی عاشقانه واداشت
 پروازی که نه‌ایکس در آسمان عشق و عرفان چون نقطه‌ای در
 دور دست‌ها می‌نمود و ابلی امید، عشق و تلاش بود که چون
 اضلاع مثلثی سکوی پُرس مرا برای رسیدن به مقصود تشکیل
 می‌داد و مرا که ناپخته و محول بودم به آموختن پرواز به آن
 جوجکان نورس به نوعی محروم و غریب می‌نمود.

چه زیبا بود آن حس و چه زیباتر آن تلاش عاشقانه امیددار،
 وقتی با همه سختی‌ها، فرازها و فرودها، پیرایه‌ای از انوار طلایی
 رنگ موفقیت در آسمان معرفت گاهی بارقه‌ای بر ما می‌نماید،
 چه شادی‌های کودکانه و چه هلهله‌های وصف‌ناپذیر و رجزودمان
 را فرا می‌گرفت.

گاه در اندیشه آن روزها بدین گمان می‌رسم که خود نیز
 چون کودکی بزرگ بودم که دست در دست آن اطفال معصوم
 عشق را در همین شادی‌های کودکانه تجربه می‌کردم و به

دنبال آن امید را بر سینه پاکشان ترسیم!...

و اینک شاید به ظاهر دوران معلمی ام به پایان رسیده باشد اما همیشه
آتش فروزان عشق یاد دادن و یاد گرفتن چون مشعلی روشنگر راه زندگیم
بوده و عاشقانه و امیدوار با خود زمزمه می‌کنم:

خدایا بپذیر از من آن جزئی تلاش سازنده را
و از گردان به سینه پررنج از غم دورانم آن عشق دیرین خالصانه
کودخانه را ...

و پرتوان گدازان دستان یاری‌گر آموزگاران راستین عشق و معرفت
را در هر ما طبعی و هر سنی و هر مکانی که به تعلیم و تعلم کودکان این
سرزمین مشغولند ...